

نام های "بیگانه" ترکی و عربی

چاپ شده به اختصار در مجله وارلیق - ۲۵ ینجی ایل، سایه ۱۲۹-۲، پای ۱۳۸۲

یکی از ابعاد و عواقب کم بررسی شده نفوذ دولت انگلیس در ایران، پدیده "استحاله قومی تدریجی بوقوع پیوسته در حاکمیت و بافت ملی مردم ایران" است که همزمان با استیلای این دولت و از سالهای نخستین سده بیست آغاز و تا به امروز ادامه پیدا کرده است. نوشته حاضر به مسئله "نام های ممنوع شده در ایران" بیاری تنها این بعد از ماجرای استیلاء انگلیس در ایران پرداخته است.

انگلستان پس از آنکه با بزیر کنترل در آوردن هئیت حاکمه ایران موفق به شکست حرکت نوجوی مشروطیت سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۶ شد، به گستراندن دامنه حاکمیت مطلقه خویش بر دولت و کشور ایران متمایل گشت و در این رابطه خرده و کلان طرحهای کوتاه و دراز مدت بسیار و همه جانبه ای را طراحی و یک به یک به اجرا گذارد. در واقع "به شکست کشانیدن انقلاب مشروطیت" خود می‌بایست نخستین این طرحها بشمار آید. "قرارداد وثوق الدوله" که با هدف تبدیل کشور به مستعمره رسمی انگلستان عقد شده بود یکی دیگر از این طرحها بود.

در آن سالها جنوب ایران صحنه قیام تورکان به رهبری "صولت الدوله قشقایی" بر علیه پلیس اشغال انگلیس در جنوب، و خراسان و آذربایجان به مراکز حرکات دمکراتیک، ضد امپریالیستی و متجدد تورکهای این مناطق به ترتیب به رهبری "کنل محمدتقی خان پسیان" و "شیخ محمد خیابانی" تبدیل شده، افزون بر آن موج بلشویک‌گرایی آذربایجان و آذربان را فراگرفته بود. در سمت دیگر اندیشه و پراتیک سیاسی ایران با رنگهای گونه گون بینش نو و جنبش آرمانخواه چپ در سیماک سه آذری بنام "حیدرخان عموغلو تازی وئردی" و بعدها "دکتر تقی ارانی" و "سلیمان میرزا محسن اسکندری" آشنا می‌گشت. همزمان "احمدشاه قاجار" شاه آذری ایران علی‌رغم تمام فشارهای وارده در مقابل قرارداد تحقیرآمیز ۱۹۱۹ وثوق الدوله از خود مقاومتی بسیار سرسختانه، شرافتمندانه و در عین حال نامنتظره نشان می‌داد. در سال ۱۹۲۰ بلشویک‌ها با ساقط نمودن حکومت مورد حمایت انگلیس بر حاکمیت جمهوری آذربایجان در شمال ایران دست یافتند. این همه از خمله دلایل کافی برای جلب توجه، تامل و مذاقه امپریالیسم انگلیس بر ساختار ائتیک حاکمیت، بافت قومی اهالی و سنگینی عنصر قومی پیشتاز و مترقی تورک در آنها بود.

سلطان احمدشاه بویژه پس از آنکه در مقابل دشمن مشترک بتدریج به سوی آتاتورک و بلشویکها متمایل گشت، به صورت یکی از اصلی‌ترین مانع ها در راه تبدیل ایران به مستعمره انگلیس در آمد. و این خود آغاز پایان برای وی شد. امپریالیسم بریتانیا اکنون نه تنها مصمم به برکنار ساختن شخص احمدشاه بود، بلکه تصمیم به حل ریشه ای معضل استیلای ایران، برطرف کردن مقاومت در برابر این استیلا و سد نمودن راه گسترش بلشویسم به جنوب از طریق طراحی و اجرای کلان پروژه خویش مبنی بر تغییر یکباره ساختار ائتیک حاکمیت و دگرگون ساختن تدریجی بافت قومی کشور گرفته بود.

در سال ۱۹۲۰ دولت انگلیس بر علیه احمدشاه قاجار کودتایی را پرداخته و به اجرا گذارد. در نتیجه این کودتا "رضاخان" نامی که به دو زبان تورکی و فارسی مسلط اما از نعمت خواندن و نوشتن به هردو زبان محروم بود و پیشتر از سوی سرویس اطلاعاتی و وزارت مستعمرات بریتانیا کشف و تربیت شده بود به مسئولیت وزارت جنگ گماشته شد. در سال ۱۹۲۳ حکومت کودتا استفاده نوشتاری و گفتاری از زبان فارسی در تمام موسسات دولتی را اجباری اعلام نمود. این تدبیر در کشوری که بیش از نهد سال زبان خاندانهای سلطنتی، هئیت‌های حاکمه،

آریستوکراسی و بویژه زبان سنتی نیروهای مسلح آن تورکی بود، آنهم در کشوری با اکثریت جمعیتی تورك، دشواری‌های فراوانی ایجاد نمود. تمام سرود و مارشهای تورکی نیروهای مسلح و انتظامی (قزاقها و غیره) از ترکی به فارسی ترجمه شد، نظامیان به اجبار شروع به دادن سلامهای نظامی و گزارشات خویش به زبان فارسی نمودند، در حالیکه پیش از آن سلام و گزارشات غالبا به زبان تورکی داده می‌شدند .

رضاخان به سال ۱۹۲۵ در اقدامی آشکارا مخالف قانون اساسی با پایان دادن به سلسله آذری قاجار، خود را شاه ایران اعلام نمود. کودتای موفق انگلیس بر علیه این شاه جوان سوسیال دموکرات، پشتگرم به حمایت مردم و سبیل دمکراسی و حاکمیت قانون در ایران آنروز، که به ایجاد دیکتاتوری وابسته پهلوی منجر گشت، سومین گام در تحقق کلان پروکه استخاله قومی انگلیسی است. بدین ترتیب با توقف حرکت نوزاد روشنگری، تجدد و نهادینه شدن جامعه مدنی، جدایی و واپس ماندگی جامعه ایرانی از جهان معاصر نیز خیز گرفت. افزون بر آن این نخستین بار در تاریخ ایران بود که شخصی مستقیما از سوی دول خارجی شاه ایران کرده می‌شد. با سقوط دولت آذری قاجار و پایان دادن به حکومت هزار ساله تورکان و بدنبال سرکار آورده شدن رژیم دست نشانده پهلوی توسط امپریالیسم انگلیس (۱۹۲۵-۱۹۷۹) (و با آغاز حاکمیت سیاسی عنصر ائتتیک فارس در ایران، زمینه برای اجرای گام بعدی کلان پروژه یعنی جریان فارس سازی نامهای تاریخی جغرافیایی در سطح کشور مهیا گشت .

ملیت گرایی برتری طلب- آغاز از خود بیگانگی

برخورد دیکتاتوری پهلوی با تکثر ائتتیک و مسئله ملی در ایران عبارت بود از فارس سازی تمام گروههای ملی غیرفارس و در راس آنها تورکهای ایران در کوتاهترین زمان ممکن، به زبان ساده جوهر کلان پروژه امپریالیسم انگلیس در مورد ایران را "استخاله قومی حاکمیت و واژگونه کردن بافت ائتتیک کشور با به اقلیت در آوردن اکثریت (غیرفارس) و به اکثریت در آوردن اقلیت (فارس)" - مانند آنچه در افغانستان در باره عناصر تاجیک و پشتون و باز هم از سوی بریتانیا در حال اجرا بود- تشکیل می‌داد. کلان طرحی که پیشتر مرحله اول آن با گامهایی مانند دور ساختن خاندان تورکی قاجار از حاکمیت و طرد عنصر تورکی از هئیت حاکمه و بویژه از ارتش با موفقیت به اجراء در آمده بود .

رژیم پهلوی که در اجرای این وظیفه محوله از حمایت بی‌قید و شرط و همه جانبه انگلستان و پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحده آمریکا و اسرائیل برخوردار بود، با دست باز مرحله دوم کلان پروژه را با پایان دادن به سیستم سنتی و طبیعی نیمه فدرال کشور (ممالک محروسه ایران) و اعمال ممنوعیت بر زبانهای ملی (اساسا تورکی) بدعتی که پیش از آن هرگز در تاریخ ایران سابقه نداشته است آغاز نمود. در ادامه گامهایی مانند حمایت یکجانبه و بی حد و حصر دولتی از زبان و فرهنگ فارسی و پس از آن جریانات فارس سازی اسامی جغرافیایی تاریخی و پاکسازی زبان فارسی از کلمات عربی و تورکی (فارسی سره) پی در پی آمد. با این اقدامات بکر اکنون به مشکلات عدیده ایران مکل نامها و زبانهای ممنوع، شهروندان درجه دو و غیره و یا معضلی نو به نام "مسئله (گروههای) ملی" نیز افزوده گشت .

در سال ۱۹۳۰ زبان فارسی تنها زبان رسمی کشور اعلام شد. این تدبیر در کشوری که به لحاظ عددی بزرگترین گروه ملی آن را تورکها تشکیل می‌دادند و به ناچار زبان اکثریت نسبی اهالی آن تورکی بود بسیار شگفت انگیز و بی آینده می‌نمود. در سال ۱۹۳۴ رضاخان پس از بازگشت از سفر ترکیه با الهام از تدابیری که در آنجا بر علیه زبانهای بومی کشور انجام می‌گرفت، همه مدارس تورکی زبان کشور از جمله در آذربایجان و خراسان، و تئاتر آذربایجان که یکی از قدیمیترین تئاترهای شرق اسلامی بود و نمایشهایی به زبان ترکی به صحنه می‌آورد را تعطیل نمود .

بیگانه اعلان نمودن اسامی غیرفارسی

جریان تغییر و فارس سازی اسامی جغرافیایی تاریخی در ایران از هنگامی که رضاخان وزیر جنگ بود آغاز شده است. در سالهای نخستین حاکمیت وی تغییر اسامی غیرفارسی به طور نامنتظم، خودسرانه، بدون کنترل، کند و اغلب اوقات توسط نظامیان انجام می پذیرفت. سرو سامان دادن دین هرج و مرج، سرعت بخشیدن، سراسری نمودن و هدایت آن از سوی تگ مرکز با تاسیس "فرهنگستان ایران" آغاز شده است. در تشکل این نهاد، فراماسون معروف، مغز متفکر دیکتاتوری پهلوی "محمدعلی فروغی" نقشی اساسی بازی نموده است. وی که دشمنی و کینه توری بیمارگونه ای با فاجارها و ترکهای ایران داشت از مهره های اصلی در پایان دادن به حاکمیت این سلسله تورك و به تخت نشاندن رضاخان و بعدها فرزند وی محمدرضا بوده، از آفرینندگان دکترین پان ایرانیسم و از طراحان سیاست رسمی دولت دایر بر "انکار و امحاء گروههای ملی غیرفارس کشور" است. با پیشنهاد فروغی علی رغم نبود چنین پیش بینیهای در آیین نامه فرهنگستان "کمیسیون جغرافیا" وابسته به فرهنگستان ایجاد شد. وظیفه این کمیسیون "تبدیل اسامی بیگانه اماکن ایرانی به فارسی" اعلام گردید. در اینجا مراد از "بیگانه" در درجه نخست واژگان تورکی و در درجه دوم عربی است. شایان دقت است که ریاست این نهاد بیگانه ستیز (۱۹۳۵-۱۹۳۸) بر عهده نامهایی مانند "وئوق الدوله" عاقد قرارداد ۱۹۱۹ و "فروغی" ماسون انگلیسی گزارده شده بود.

در ترمینولوژی فرهنگستان و دیگر نهادها و مقامات پهلوی تمام زبانهای ملی کشور و در راس آنها تورکی و عربی "بیگانه"، "خارجی"، "غیرایرانی" و "اجنبی" شمرده شده است. بنا به این ذهنیت نه تنها اسامی تورکی و عربی میبایست تغییر داده شوند، بلکه صرف شباهت به ترکی و عربی برای پاکسازی شدن کافی بوده است. به عنوان مثال در اسناد، مدارک و مکاتبات دولتی وقت به موارد زیر و مشابه آن بسیار برخورد می شود: "...انتخاب لغات فارسی به جای لغات اجنبی از وظائف فرهنگستان است...". "...به ارسال فهرست اسامی بیگانه اکتفا شود... (ریاست وزراء)، "... فهرست اینگونه لغات خارجی (در استان فارس!!!) تهیه شده و حاضر است...". "دهاتی که به سامی (غیرایرانی) اشخاص نام گزاری شده... اسامی آنها تبدیل به کلمات فارسی شود." (والی فارس). "...برخی نامها دیده می شود که هیچ شباهتی به ترکی و عربی ندارند و تغییر دادن آنها چندان لزومی ندارد." (کمیسیون). "...لفظ و اسم ترکی بین آنها (اسم اسامی آبادیها و روستاهای شاهرود) به نظر نمی رسد...". در گزارش یکی از مقامات عدلیه آبادان چنین آمده است: "اسامی کلیه قراء و قصبات آنجا به عربی است و اوضاع و احوال سرحدی تغییر اسامی مزبور را با فارسی ایجاب می کند." ویا "پس از گردآوری اسامی... قصبات مجاور سرحدات غربی و خاصه خوزستان با تشکیل کمیسیون به اسامی مناسب فارسی تبدیل نمایند." (ریاست وزراء).

در سال ۱۹۴۴ استفاده از هر زبانی به جز فارسی در تمام گردهماییها، سخنرانیها، نمایش ها ممنوع اعلام شد. با بررسی اسناد و مدارک موجود به آسانی می توان در یافت که تغییر اسامی تاریخی جغرافیایی به فارسی و کاستن پیوسته و فزاینده از دامنه کاربرد، حضور و برد زبان تورکی و دیگر زبانهای ملی، بخشی از کلان طرح بسیار گسترده تر زدودن حافظه ملل غیرفارس ایران، گسستن پیوندهای تاریخی گروههای ملی با نیاخاکشان، نابودی علائق فرهنگی و میراث مشترک گروههای ملی ایران با همزبانان و همبهاران خویش در آن سوی مرزها، بک هویت سازی این گروهها و در يك کلام بخشی از سیاست یکسان سازی و تغییر نمای ائتنيك کشور به نفع عنصر قومی فارس بوده است.

تغییر اسامی مناطق ملی

یکی از نخستین و اساسیترین اهداف تغییر نامهای جغرافیایی تاریخی "تعویض نام مناطق ملی" در کشور بوده است .

۱- عربستان (→)

از قرون ۱۴-۱۵ میلادی در زمان دولتهای آذری قازاقویونلو و آغ قویونلو به مناطق عرب نشین جنوب غربی ایران، "عربستان" و به مناطق غیرعرب نشین نواحی مجاور شمالی آن "خوزستان" گفته شده است. "خوز" (خوزابه، خوجو، خوجا، و غیره) نام عیلامیهای غیرآریایی و یا قومی مربوط بدانها در زبانهای ایرانی میانه و سریانی است. در تمام تحریر و مکاتبات رسمی دوره صفوی، افشار، زند و قاجار و در زبان مردم بدین ناحیه همیشه عربستان گفته شده است .

پس از پیدا شدن نفت در منطقه مزبور و با توجه به اینکه اکثریت مطلق جمعیت این نواحی را اعراب که حتی پیش از اسلام از ساکنین این نواحی بوده اند تشکیل میدادند، دکتر افشار از تئوریسینهای به شدت ضد ترک و ضد عرب پان ایرانیسم در سال ۱۹۲۵ ریشه کن کردن زبان عربی در منطقه مذکور، تغییر دادن تقسیمات کشوری، تغییر دادن مرزها و نام عربستان و کوچانیدن عشایر و اهالی عرب منطقه به دیگر نواحی ایران را پیشنهاد میکند. رضاخان نیز که با همه این خواستها موافق بود، در نخستین اقدام نام منطقه را به "خوزستان" تغییر داده و کلمه "عربستان" را به یکباره از ادبیات سیاسی و زبان اداری کشور منسوخ ساخت. در واقع امروزه موضوع نام های نخستین و اصلی عربی مناطق عرب نشین در راس تابوهای سیاسی موجود در ایران بشمار می رود .

۲- آذربایجان (→) ؟

دکتر افشار در سال ۱۹۲۶ خواستار اجرای سیاستهای مشابهی در آذربایجان مانند آنچه که در عربستان پیاده میگشت شد: "زبان ترکی ممنوع اعلام شود، بخشی از ترک زبانان به دیگر نواحی کشور انتقال داده شوند، مرزهای آذربایجان تغییر داده شوند، نام آذربایجان با نام دیگری عوض گردد." هم دیکتاتوری پهلوی و هم جمهوری اسلامی با دقت تمام به چهارچوب ترسیم شده فوق صادق مادنه اند. از آنروز تاکنون بخش اعظم ایالت (مملکت محروسه) آذربایجان به واحدهای اداری موجود و یا نوساخته دیگر (به استانهای امروزی گیلان، همدان، مرکزی، تهران، قزوین، زنجان، قم، کردستان و کرمانشاهان) با حذف نام آذربایجان الحاق شده اند. آخرین نمونه از تقسیم توأم با حذف نام آذربایجان تشکیل استان جدید "اردبیل" است .

۳- کردستان (→) اردلان

در دوران پهلوی میان مقامات دولتی مکاتبات بسیاری در باره مسئله تغییر نام کردستان انجام شده است. در این مکاتبات از جمله ادعا میشود که نام اصلی ولایت کردستان "سننه" بوده که در اثر ملاحظه منافع دول خارجی ویا بی مسئولیتی و عدم درک درست مسئولین ایرانی، و یا به استناد به رسم موجود نامیدن محل با نام قومی که در آنجا ساکنند، مانند لرستان و عربستان، به شکل کردستان نامیده شده است. در نوشته دیگری ادعا میگردد که نام کردستان "اردلان" است. به دنبال این مکاتبات کمیسیون جغرافیا نام "کردستان" را به "اردلان" و نام "سنندج" را به "سننه" تغییر داد. اما بعدها با متوجه شدن به پتانسیل کاربرد مسئله کرد در کشمکشهای سیاسی با کشورهای همسایه ترکیه و عراق، همچنین بی رغبتی اهالی بومی به نام های جدید، این نونامگذاری تثبیت نشده است .

۴- تبرستان (→) مازندران

تبریهها نیز در دوران پهلوی در معرض یکسان سازی ملی قرار گرفته اند. در این راستا نام نیاخاکشان از "تبرستان" به "مازنداران" که به ایرانی بودن آن گمان برده می‌شد تغییر داده شده است. بعدها ایرانی نبودن واژه مازندران آشکار شده است .

۵ - ترکمن صحرا (>) دشت گرگان)

تغییر نام "ترکمن صحرا" به "دشت گرگان" پیش از تشکیل فرهنگستان انجام یافته بود. با اینهمه به علت قلت عددی ترکمن های ایران و دارا نبودن اهمیت استراتژیک مانند گروههای ملی ترک، عرب و کرد، نیز عدم رغبت اهالی به نام جدید نام ترکمن صحرا همواره در رواج کامل بوده است. پس از استقلال ترکمنستان روابط حسنه ای ما بین دو کشور ایران و ترکمنستان برقرار شده است. بر خلاف سالهای نخست استقرار دولت اسلامی، در راستای سیاست مداراگونه اخیر به ترکمنهای ایران کاربرد نام ترکمن صحرا از سوی مقامات دولتی تشویق نیز می‌گردد .

هدف: نامهای تورکی و عربی

از نامهای تغییر داده شده پیش از تشکیل کمیسیون جغرافیا میتوان به نامهای زیر اشاره نمود: اورمو (>) رضائیه), سالماس (>) شاهپور), ترکمن صحرا (>) دشت گرگان), سولدوز (>) نرده), صلاح (>) بصیرآباد), آق قلعه (>) پهلوی دژ), عربستان (>) خوزستان), بندر انزلی (>) بندر پهلوی). قابل توجه است که تمام این اسامی مربوط به مناطق ملی ترک و عرب مانند آذربایجان, ترکمنستان و عربستان بوده اند .

پس از تشکیل کمیسیون جغرافیا سیاست فارس سازی شامل تمام نامهای تورکی (و عربی) (شهر, ده, رودخانه, کوه, بخش, خیابان, کوچه, دشت, محله و حتی طوائف شده است. در یکی از اسناد کمیسیون گفته می‌شود: "اگر در این اسامی جغرافیایی کلماتی مانند چای, سو, بولاق و نامهای مشابه آن باشند, این اسامی بیگانه مشخص و به فارسی تغییر داده شوند.... برای دیگر مناطق کشور که دارای نام های نامناسب و غیرفارسی اند, فرهنگستان نامهای مناسبی پیدا کند." همانگونه که دیده می‌شود با ایجاد تناظر بین "غیرفارسی", "نامناسب", "بیگانه" و "کلمات تورکی" آشکارا و عملاً زبان ۶۵% از جمعیت کشور که غیرفارسی است و در درجه اول زبان تورکی نامناسب و بیگانه انگاشته شده است .

جای تعجب نیست که از نخستین اقدامات این کمیسیون تعویض بسیاری از نامهای تورکی در سراسر کشور و در آذربایجان و نیز برخی نامهای عربی در عربستان بوده است. به عنوان مثال: ساووج بولاغ (>) مهاباد), آحی چای (>) تلخه رود), قیزیل اوزه ن (>) سفیدرود), قاراجاداغ (>) ارسباران), حیغاتی چای (>) زرینه رود), میدان چای (>) مهران رود), سایین قالا (>) شاهین دژ), میانجی (>) میانه), قاراعئین (>) سیه چشمه), خیابو (>) منشگین شهر), اوچان (>) بستان آباد), باغیش (>) بخشایش), توفارقان (>) آذرشهر), تاتانچای (>) سیمینه رود .

وضعیت نامهای عربی چندان متفاوت نبود. پس از آنکه نام نیاخاک اعراب ایران از عربستان به خوزستان تغییر داده شد, بدون توجه به موجودیت و فرهنگ ساکنین اصلی منطقه, مردم عرب, نامهای شهرها, رودها, دشتها و حتی کوچه ها و محله ها هم تغییر داده شد. مانند: محمره (> خرمشهر), ناصری (>) اهواز), فلاحیه (>) شادگان), بنی‌طرف (>) دشت میشان), عبادان (>) آبادان), بساتین (>) بوستان), خفاجیه (>) سوسنگرد), ملامیر (>) ایذه), حویزه (>) هویزه), گج قارا گؤل (>) گچساران), (این نام تورکی بود), خزعل آباد (>) خسروآباد), خزعلیه (>) خرم کوشک), معشور (>) ماه شهر), سیمیره (>) کرخه=گاماسب) و غیره .

می توان گفت که در عمل کمیسیون جغرافیا در تمام مکاتبات و مصوبه های خود منحصر بر اسامی تورکی متمرکز شده و خواهان تغییر آنها به اسامی فارسی نه تنها در آذربایجان و دیگر مناطق ترك نشین بلکه در تمام سطح کشور گردیده است. در سالهای ۱۹۲۷ وزارت جنگ تغییر اسامی نامهای ارمنی در ناحیه ماکوی آذربایجان را به هئیت وزراء پیشنهاد کرده بود. با اینهمه عمده نامهایی که تغییر آنها مورد بررسی قرار گرفت نامهای تورکی مانند قلعه (قالا) جیک (>—) عزیز آباد)، باخچاقیق (>—) سردار آباد)، قارا خاچ (>—) علی آباد)، قارا کیلیسه (>—) امان آباد) بوده اند. نمونه دیگر در سال ۱۹۳۷ مصوبه ای جهت تعویض نامهای کردی اماکن در استان کردستان پذیرفته شده، اما از ۴۴ اسم تغییر یافته اکثریت آنها نه کلمات کردی، بلکه همه از نامهای تورکی این منطقه بوده است .

جمهوری اسلامی و تغییر نامهای جغرافیایی

با وقوع انقلاب آزادی طلب و عدالت خواه بهمن و با حذف رژیم پهلوی ضربه ای اساسی بر یکی از پایه های کلان طرح انگلیسی انکار و امحاء گروههای ملی ایران وارد آمد. با اینهمه پس از تثبیت حکومت اسلامی، از سوی هیچ يك از دو جناح محافظه کار و اصلاح طلب، هرگز چالش و گفتمانی شفاف و همگانی بر سر سیاست رژیم پهلوی در مورد گروههای ملی غیرفارس کشور پا نگرفته و هیچگونه تغییر بنیادی و بازنگری در این سیاست مشاهده نشده است. بالطبع اجرای پروژه تغییر نامهای جغرافیایی تاریخی از تورکی به فارسی نیز کمابیش در دو دهه اخیر ادامه داشته است. شایان دقت است که نگرش و سیاست موجود جمهوری اسلامی در باره گروههای ملی کشور و در این میان سیاست مورد بحث نامهای ممنوع ملی، ظاهر بیش از همخوانی با پایه های تئوریک اسلامی مشهور در این موارد، یکسانی و همخوانی بسیار بیشتری با سیاستهای ملیگرای افراطی بکار گرفته شده در کشورهای همسایه، ترکیه لائیک که خود آنرا پان ترکیست مینامند و دولت متعصب عربی بعثی عراق دارد .

در سالهای جمهوری اسلامی گرچه برخی از نوفارس سازیها رژیم پهلوی جای خود را به نامهای اص»ی داده اند، با اینهمه بنظر می‌رسد که انگیزه موجود در تمام این بازگردانیها نه اعاده هویت تاریخی-ملی اماکن فوق الذکر و احترام به گروههای ملی کشور، بلکه پاکسازی نامهای مربوط به سران رژیم پهلوی بوده است. مانند اعاده نام "اورمیه" به جای "رضائیه"، "سلماس" به جای "شاهپور" و "بندر انزلی" به جای "بندر پهلوی". از فارس سازیهای رایج شده در دوره اخیر: یام (>—) پیام، آلاسه و نردی کورپوسو (>—) سی و سه پل، گوی مسجد (>—) مسجد کبود، سؤوبند (>—) سه گنبد، قارا آغاچ (>—) قدس، گوجو وار (>—) کجا آباد، سام بودان (>—) سنگ بران، گوموش تپه (>—) دمشقیه، گوی تپه (>—) تپه گوی، صوفو چای (>—) صوفی رود، آق فاللا (قلعه) (>—) سپید دژ، دره گز (>—) محمدآباد، قاراوول داغی (>—) شیرکوه، بجنورد (>—) بیژن گرد، کیوی (>—) کوثر، شوط (>—) ایرانسر (و غیره) .

بازتاب در عرصه سیاست خارجی

در تغییر نامهای تاریخی جغرافیایی توسط مقامات در دوره پس از انقلاب به جز یکسان سازی و فارس گردانی تورکها و دیگر گروههای ملی ایران، عامل سیاست خارجی نیز موثر بوده است. دو نمونه از تغییر نامهای تاریخی جغرافیایی با ملاحظه برخی مصالح مفروض در عرصه سیاست خارجی، آغاز به کاربرد روز افزون نامهای "آران" و "مازندران" به جای به ترتیب "جمهوری آذربایجان" و "دریای خزر" از سوی مقامات رسمی کشور است .

با تاسیس جمهوری آذربایجان در قفقاز جنوبی به سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۰ در محیط های سیاسی ایران مباحثی در باره درستی و یا نادرستی اطلاق نام آذربایجان بر این دولت نوپا در گرفته بود. به واقع در مقاطع مختلف زمانی مرزهای آذربایجان تاریخی-جغرافیایی متغییر بوده است. حتی در يك مقطع زمانی نیز آذربایجان در برخی منابع در معنی گسترده آن سرزمینی وسیع در جنوب از ناحیه اراك (سلطان آباد) در ایران مرکزی تا به دربند در شمال (داغستان) و در شرق از ری تا به ارزینجان در غرب (ترکیه) در برخی منابع دیگر نیز به معنی محدود آن تنها شامل آذربایجان درونی (ایچ آذربایجان، آذربایجان ایران) بکار رفته است. با اینهمه گهگاه تحت تاثیر پاره ای از احساسات ملی‌گرایانه افراطی این میاحنه آکادمیک به شکلی غیرسازنده از سوی مقامات رسمی در سیاست خارجی کشور نیز بازتاب پیدا می‌کند. این، نمونه ای از محدود نماندن انگیزه و دامنه تاثیرات تغییر نامهای جغرافیایی تاریخی به عرصه سیاست داخلی کشور است. به نظر می‌رسد که دولت ایران این مسئله را به عنوان ابزاری در خدمت اثبات عدم وجود پیوند و یکسانی تباری- فرهنگی بین تورکهای آذری ایران و جمهوری آذربایجان بکار می‌برد. این نگارش خود بر پایه عدم قبول وجود گروه ملی- ائتنیک مستقلی به نام تورک (آذری) در ایران بنیاد گزارده شده است.

۲- خزر (>) مازندران

"خزر" نامی تورکی است. به همین سبب در دوره پهلوی برخی از ملک‌گرایان افراطی فارس از ایده نامیدن دریای خزر به نام "مازندران" که در اصل و پیشتر به ناحیه "تبرستان" داده شده بود استقبال کرده اند. در روزهای اخیر مقامات جمهوری اسلامی و نیز بسیاری از ملک‌گرایان افراطی فارس سعی گسترده ای در رایج ساختن نونام "دریاچه مازندران" به جای "دریای خزر" از خود نشان داده اند. موضوع میاحنه و کشمکش ساختن نونام مازندران با سران جمهوری آذربایجان نمونه دیگری از سرایت پدیده تغییر نامهای تاریخی جغرافیایی به صحنه سیاست خارجی است.

تعمیم نام "چالدران" بر منطقه بزرگی در آذربایجان غربی توسط دولت نیز، در حالیکه چالدران نام ناحیه کوچکی در این استان است، از سوی برخی از روشنفکران آذری به عنوان اقدامی جهت تحریک دشمنی‌ها و افزودن بینونیت بین تورکهای ایران و ترکیه تلقی شده است. پرهیز از کلمه "ترک" و در این راستا خودداری از نامیدن خیابانی بنام "ترکیه" در تهران علی‌رغم اصرار و رنجش سفارت این کشور دو نمونه دیگر از مناسبت بین سیاستهای نامگذاری و روابط خارجی است.

ممنوعیت نامهای کودکان و اشخاص

در دوره پهلوی محدودیتهایی در مورد کاربرد زبانهای ملی و در راس آنها زبان تورکی در نامگذاری اشخاص اعمال می‌شد. حتی اقداماتی برای تغییر نامهای عشایر تورک و عرب انجام گرفته بود. در یکی از اصولی که کمیسیون جغرافیایی فرهنگستان قبول نموده بود، بیان می‌شود که "از آنجائیکه امروزه در شهرنشینی قبایل سعی می‌شود، نامهای ترکی یا عربی طوائف و عشایر ایران با تبدیل نام آنها به اسامی مکان به فارسی تبدیل گردد".

از پدیده های مختص به جمهوری اسلامی، محدودیت های جدیدی است که بر کاربرد زبانهای ملی در عرصه نامگذاری کودکان، افراد، محل کار و غیره آورده شده است. طبق این محدودیتها در حالیکه به اقلیت های دینی مجاز، اجازه انتخاب نام کودکان به زبان و مطابق با فرهنگ ملی خویش داده شده است، به مسلمانان غیرفارس مانند تورکها اجازه انتخاب نام کودکان در زبان و مطابق فرهنگ خویش داده نشده است. در جمهوری اسلامی فهرست نامهای ممنوعه تهیه شده است. مامورین معمولا در مواجهه با اسامی به زبان تورکی و یا دیگر زبانهای ملی که

اکثرا در لیست مزبور هم یافت نمی‌شوند، یا نام انتخابی والدین را کلا رد و عوض می‌کنند و یا نامی شبیه به آن به زبان فارسی انتخاب و ثبت می‌نمایند. (مثلا به جای "سایان" تورکی، "شایان" فارسی.)

با تغییرات حادثه در دو دهه اخیر در داخل و خارج کشور (سقوط رژیم پهلوی، تاسیس جمهوری مستقل آذربایجان، رویت برنامه های ماهواره ای تورکی، ترك خط کیریل و اتخاذ خط لاتین در آذربایجان، آغاز جنبش اصلاح طلبی آقای خاتمی، گسترش شبکه اینترنت و غیره) که از ایزولاسیون فرهنگی گروههای ملی به خصوص تورکهای ایران به مقیاس وسیعی کاسته است، بین ایرانیان منسوب به گروههای ملی بویژه نسل جوان و آنهاییکه در خارج زندگی می‌نمایند، روند محسوس و فزاینده انتخاب، کاربرد، و اصرار بر نامهای اشخاص و کودکان، محل کار و بعضی محصولات تولیدی در زبانها و مطابق فرهنگهای ملی مشاهده می‌شود. در سالهای اخیر چندین کتاب نامهای تورکی-آذربایجانی، ترکمنی، کردی و غیره در داخل کشور انتشار یافته است. با اینهمه محدودیتهای موجود بویژه در مورد نامهای تورکی در داخل و در نمایندگیهای دولت در خارج به دقت اجراء می‌گردد و نمونه هایی از آنها در برخی از نشریات نیز انعکاس می‌یابد.

با مقایسه ای اجمالی بین الگوها و روندهای موجود در نامگذاری ها که تورکهای آذری در شوروی سابق و ایران در طی قرن بیستم تجربه کرده اند، می‌توان گفت در حالیکه روند روسی سازی-روسی‌گری در بین آذریان شمال بسیار ضعیف و ناچیز بوده است (به جز مورد کاربرد گسترده پسوند "اوف" در پس نامهای خانوادگی)، روند فارسی سازی-فارسی گری در میان تورکهای ایران بسیار گسترده تر و ژرفتر بوده است. قابل توجه است که طی قرن بیستم در ایران نه تنها نامهای تورکی قبلا رایج به فراموشی سپرده شده اند، بلکه بسیاری از نامهای فارسی و عربی سنتی مرسوم میان تورکها نیز جای خود را به نامهای فارسی نوی که در دوران پهلوی رایج گشته اند داده اند.

با اینهمه گرچه در اثر سیاستهای اعمال شده در سه نسل گذشته نامگذاری اسامی و نامهای خانوادگی به زبان تورکی آذری در سطح کشور تقریبا متروک شده است، چند گروه اجتماعی در مقابل ریشه کن شدن نامهای تورکی مقاومت نسبی نموده اند. اینها شامل گروههای متعلق به آریستوکراسی ایران که پس از قریب به هزار سال حاکمیت خاندانها و قشونهای تورک در ایران، اکثریت مطلقشان تورکی تبارند، طوائف تورکی خاستگاه این گروهها، نیز گروههای عشایری و روستایی تورکی که از گزند سیاست و آثار یکسان سازی قومی نسبتا بدور بوده اند و دارای اسامی با پسوندهای تورکی نسبت "چی"، "لو" (محل طائفه، مسلک)، و "خان"، "بیگ-بگ-بی"، "اوغلی"، "آقا"، "قلی"، "باشی"، "جه-جا"، "جوق-حق"، "لار-لر"، "وئردی-وردی"، و پیشوندهای "آق"، "قره-قارا"، و غیره می‌باشند هستند. بدین گروهها علوی های تورک (علی الهی ها-قزلباشها-اهل حق) که زبان مقدس مراسم مذهبی شان تورکی است را نیز می‌باید افزود.

اسامی اماکن نوساخته، محل کار و محصولات تولیدی

پس از تاسیس جمهوری اسلامی ایران همه نامهای انتخاب شده برای صدها و هزاران خیابان، کوچه، سد، پارک، مسکن، مدرسه نوساخته نه به زبانهای ملی بلکه به زبان فارسی است. به عنوان مثال در آذربایجان یعنی سرزمینی به وسعت انگلستان، تمام صدها نام جدیدی که از سوی دولت انتخاب شده است، نه به زبان مردم بلکه به زبان قوم فارس است. در عرصه کاربرد زبانهای ملی در نامیدن محل کار خصوصی نیز محدودیتهای جدی ای اعمال می‌شود. معمولا اینگونه اسامی به عنوان مثال اگر نام شرکتی دارای کلمه "ترك" بوده باشد، از سوی وزارت کشور در تهران مرجعی که پرونده برای تصمیم گیری نهایی بدانجا ارجاع شده است رد می‌گردند.

در سال ۱۹۸۹ فعالیت متوقف شده فرهنگستان پس از انقلاب، با نام "فرهنگستان زبان و ادب فارسی" به ریاست آقای رفسنجانی دوباره از سر گرفته شده است. در سال ۱۹۹۵ با تصویب قانونی استفاده از کلمات و عبارات "خارجی" در نامگذاری محصولات کشاورزی و صنعتی، در مکاتبات و سخنرانی‌های ممنوع اعلام گردید. یاد آوری می‌شود که فرهنگستان کلمات غیرفارسی و در راس آنها تورکی را "خارجی"، "اجنبی"، و "بیگانه" می‌شمارد.

کارنامه

- 1- در دوران دیکتاتوری پهلوی بخش بزرگی از نامهای جغرافیایی تاریخی غیرفارس کشور به عنوان بیگانه با اسامی فارسی تعویض شده اند. در حالیکه این نامها که سمبل غنا، تنوع، همزیستی و بردباری فرهنگی گروههای ملی کشورند، در طول تاریخ کوچکترین مشکلی مابین ملل ساکن در ایران ایجاد نموده بودند.
- 2- اجرای این سیاست نه تنها مشکلی از مشکلات بی‌شمار و مزمن کشور را حل نموده است بلکه در بستر سیاست آسیمیلیسیون گروههای ملی غیرفارس، مسئله ای نو، پیچیده و جدی بر مسائل مترام ایران افزوده است.
- 3- در میان نامهای تغییر داده شده هرچند که نامهای عربی، بلوچی، کردی و به مقدار کمی ارمنی یافت می‌شوند، اکثریت را نامهای تورکی یعنی زبان اکثریت نسبی مردم تشکیل می‌دهد.
- 4- در اجرای سیاست فوق با آنکه دائره فعالیت کمیسیون جغرافیا تمام سطح کشور را فراگرفته است، با اینهمه توجه عمده این نهاد به غرب و شمال کشور که تماما محل سکونت خلقهای غیرفارس و در راس آنها تورکها می‌باشد بوده است. علاوه بر این می‌بایست ذکر شود که ملل ساکن در این مناطق مانند، آذربها، کردها، عربها و ترکمنها توسط مرزهای کشور به دو نیم شده و دارای همزبانان و همبازاران در آن سوی مرزها می‌باشند.
- 5- اکثریت مطلق جمعیت کشور که به زبانهای غیرفارسی تکلم می‌نمایند، از انتخاب اسامی به زبانهای ملی و مادری خویش برای اشخاص حقیقی و حقوقی و نیز اماکن و غیره محروم گردیده اند. با تاسیس جمهوری اسلامی سیاست فارس سازی اسامی کمابیش پیگیری شده و در برخی موارد ابعاد آن گسترش یافته است.
- 6- با اینهمه پدیده ای که در الگوی ایران به دفعات مشاهده شده است، عبارت از این است که با وزیدن کوچکترین نسیم دکمراسی و با پدیدار گشتن نخستین جو آزاد سیاسی در کشور، مردم در اولین فرصت نامهای جعلی بیگانه با فرهنگ و زبان خویش را که بزور دولت و غالب اوقات به نیت خوار شمردن و نابودی ملی و مدنیشان انتخاب و تصویب شده اند ترک کرده و دوباره به نامهای پیشین، به زبان و فرهنگ ملی خود بازگشته اند. حتی نمونه هایی مانند کاربرد نام "قوشچای" به جای "میانواب" از سوی مردم نشان می‌دهد که دامنه در حال گسترش بازگشت به هویت و فرهنگ ملی میان گروههای اتنیک کشور دیگر منحصر و محدود به رد و تغییر نامهای رسمی ساختگی نیز نخواهد بود.

عقل سلیم- مدارای فرهنگی

دولت ایران بنا به عرف دولتمداری، قوانین داخلی کشور، قوانین، قراردادهای و تعهدات بین المللی موظف به شناسایی، حفظ، گسترش و تضمین هویت، زبان و فرهنگ گروههای ملی کشور است. وظیفه ای که حکومتهای مختلف تاکنون به عذرهای گوناگون (تمامیت ارضی، وحدت ملی، استقلال سیاسی و غیره) و بطور بنیادین در بجا آوردن آن کوتاهی های بسیار نموده اند.

طبق بند ۱۴ ماده ۳ قانون اساسی فعلی، از وظائف دولت "...تأمین حقوق همه جانبه افراد و ...تساوی عموم در برابر قانون" شمرده شده است. اصل ۹ ام نیز جداگانه تصریح می‌کند که "هیچ مقامی حق ندارد

بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند." به اینها اصل ۱۹ را نیز باید افزود آنجا که می‌گوید: "مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند، از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود."

بخشی از قراردادهای بین‌المللی در رابطه با کاربرد زبانهای ملی در نامگذاریها عبارتند از:

-بیانیه در مورد حقوق اشخاص منسوب به اقلیتهای ملی، قومی، دینی و زبانی، مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۳، ۱۲۵-۴۷ (ماده ۲، بندهای ۱ و ۳، بندهای ۳ و ۴، ماده ۸، بند ۱).
-قرارداد حقوق کودکان، مصوب مجمع عمومی، ۲۰ نوامبر ۱۹۸۹، (مواد ۷، ۸، ۲۰، ۳۰).
-کنوانسیون حقوق مردم و عشایر بومی در کشورهای مستقل، مصوب سازمان جهانی کار، (۱۶۹)، ۵ سپتامبر، ۱۹۹۱، (بخش ۱، مقوله اول، بند ۲، بخش ۶، مقوله ۲۸، بندهای ۱، ۲، ۳).

آنچه از مطالعه این قراردادها در رابطه مستقیم و یا غیرمستقیم با "حق کاربرد زبانهای ملی در نامگذاریها" بدست می‌آید بطور خلاصه عبارت از اینست که: دولتها می‌بایست به تنوع قومی و فرهنگی شهروندان خویش توجه کافی کرده، حق گروههای مزبور را در گسترش فرهنگی هویت و زبانشان، حق استعمال و توسعه زبانشان، حق انتخاب آزادانه اسم را به رسمیت شناسند و عدم دخالت غیرقانونی دولت در این موارد را تضمین نمایند. دولتها می‌بایست تدابیری جهت تسهیل امر دستیابی گروههای مزبور به اطلاعات در مورد فرهنگ، زبان و تاریخ خویش اتخاذ نمایند. دولتها می‌بایست توجه کافی به رفع احتیاج کودکان منسوب به گروههای ملی در وسائل ارتباط جمعی نموده، به حفظ پیوستگی هویت زبانی و اثنیک کودک اهتمام ورزند. هیچ دولتی نمیتواند گروههای مزبور را از حق استفاده از فرهنگ قومی و یا کاربرد زبان خویش محروم سازد. هیچ عذری مانند تمامیت ارضی و استقلال سیاسی مانع از اجرای تعهدات فوق نمیشود.

جامعه اروپا نیز در باره مسئله اسمها و گروههای زبانی-ملی مصوبه صریحتری به قرار زیر دارد: (کنوانسیون چهارچوب برای حفظ اقلیتهای اثنیک، ۱، ۲، ۱۹۹۵، استراسبورگ، و نیز چارت اروپایی برای زبانهای منطقه ای و یا اقلیت، ۵، ۱۱، ۱۹۹۲، استراسبورگ).

ماده ۱۱ - (حق استفاده از نامها در زبانهای اقلیت).

۱- دولتهای طرف کنوانسیون شناسایی حق افراد منسوب به يك اقلیت ملی را در استفاده از نام و نامهای خانوادگی خویش در زبان اقلیت و حق درخواست ایشان برای شناخته شدن این نامگذاری را طبق ترتیبات موجود در سیستم حقوقی خود متعهد می‌شوند.
۳- در مناطقی که بطور سنتی تعداد کثیری از افراد منسوب به يك اقلیت ملی زندگی می‌کنند، دولتهای طرف قرارداد- در چهارچوب سیستمهای حقوقی خویش و در صورت لزوم با عقد قراردادهایی با دولتهای دیگر و با در نظر گرفتن شرایط ویژه- در کاربرد اسامی محلی مرسوم، نام خیابان و نام مکانهای جغرافیایی دیگر به زبانهای ملی، در صورت وجود در خواست کافی برای به زبان اقلیت بودن این اسامی کوشش می‌نمایند.

راه برون رفت

با توجه به دستاوردهای جوامع مشابه دیگر و تدابیر مجامع بین‌المللی و با در نظر گرفتن تجربه تلخ، شرم آور، ضد فرهنگی و ضد انسانی پاکسازی نامهای جغرافیایی و تاریخی غیرفارس در ایران به فارسی و نقش منفی یگانه ای که دولت در اجرای آن داشته است، تدابیر زیر میتواند مطرح گردد:

أ- تشکیل هئیتی رسمی در مجلس شورا برای تحقیق و تهیه گزارشی همه جانبه در باره مسئله محدودیتهای اعمال شونده بر زبانهای ملی در نامگذاریها، تغییر نامهای جغرافیایی و نامهای ممنوع اشخاص. (یاد آوری می‌شود که مجلس اصلاح طلب تنها نهاد دولتی است که نگاه به بعضی از ابعاد مسئله ملی در کشور پرداخته است.)

ب- دست برداشتن از اندیشه غیرملی، غیرایرانی، خارجی و بیگانه شمردن زبانهای غیرفارسی بویژه تورکی آذری و عربی، دست برداشتن از مساوی شمردن ایرانی با فارس. پایان دادن به تلقی بیگانه، غیرملی، غیرایرانی و خارجی شمردن زبان، فرهنگ، هویت و خود اکثریت مردم کشور. پذیرفتن رسمی گروههای ملی غیرفارس، هویت، زبان، تاریخ و فرهنگشان مانند فارسها به عنوان اجزاء اصلی و برابر حقوق سازنده مردم، فرهنگ، تاریخ و آینده ایران.

ت- فراهم نمودن سیاهه تمام قوانین و بخشنامه های غیردمکراتیک موجود و نا همخوان با تعهدات بین المللی دولت در مورد ممنوعیت و یا محدودیت استفاده از زبانهای ملی در نامگذاریها، توسط هئیت مزبور جهت اصلاح و یا لغو این قوانین.

ث- فراهم ساختن مقدمات الحاق داوطلبانه دولت ایران به قراردادهای مربوط به حقوق شهروندان و گروههای ملی-اثنیک-اقلیتی که تاکنون بدانها نپیوسته است.

ج- تهیه قوانین جدید با احترام به حقوق شهروندی و هویتهای ملی، زبانی، اثنیک و اعتقادی شهروندان و در سایه تجارب، تعهدات، قوانین و قراردادهای بین المللی، با ملاحظه تبعیض معکوس به سود زبان و فرهنگهای غیرفارس.

ح- تهیه فهرست تمام نامهای ملی غیرفارس تغییر داده شده در سطح کشور پس از سالهای ۱۹۰۶ - ۱۹۰۵ بویژه پس از کودتای انگلیسی اسفند ۱۲۹۹، بخصوص اسامی تورکی و عربی تعویض شده و باز گرداندن نامهای اصلی و پیشین به صاحبان خویش.

خ- تصویب قانونی دائر بر ممنوعیت تغییر نامهای موجود تاریخی-جغرافیایی غیرفارس به نامهای فارسی در آینده از سوی مقامات و مراجع دولتی در تمام سطح کشور. ممنوع اعلام گردیدن اکید تغییر نامهای جغرافیایی تاریخی بویژه در مناطق ملی به شکل کیفی و خودسرانه.

د- مشخص نمودن، تصحیح یا ابطال همه قوانین و بخشنامه هایی که حق و آزادی والدین را در نامگذاری کودکان به زبانهای ملی غیرفارسی محدود می‌سازند. اعاده حق غصب شده والدین ایرانی منسوب به گروههای ملی-زبانی غیرفارس در انتخاب آزادانه اسم برای فرزندان خویش مطابق با فرهنگ ملی، اثنیک و زبانی خود بدیشان و تضمین آزادی استفاده از آن.

ذ- توجه به واقعیت تکثر ملی و تنوع اثنیک-زبانی مردم کشور در تهیه لیست نامهای مجاز و غیرمجاز در نامگذاری افراد و کودکان، تهیه آن در کمیسیونی مرکب از نمایندگان ملیتهای عمده ایران. (در صورت اثبات کارشناسانه ضرورت تهیه چنین لیست هایی.)

ر- تضمین و تصریح حقوق گروههای ملی-زبانی غیرفارس ایران و مشخصا گروههای مسلمان غیرفارس مانند تورکها (آذریها)، عربها، ترکمنها، کردها، بلوچها در استفاده بدون محدودیت از زبانهای ملی-مادری غیرفارس در نامگذاری کودکان، اماکن و غیره و برابر حقوقی گروههای ملی کشور در این زمینه ها با عنصر قومی فارس در قوانین مربوطه.

ز- دقت به بافت ملی و زبانی منطقه، فرهنگ و خواست مردم بومی، مسئولیت های فراموش شده دولت در حفظ و گسترش فرهنگها و زبانهای ملی غیرفارس در نامگذاری پارک، خیابان، راه، پل، مجتمع، شهرک، موسسه، ساختمان، اماکن و سازه های دیگر موجود ویا نوساز، بنیادها، مدارس، آثار هنری، معماری، محصولات تولیدی، و غیره. استفاده مطلق از زبانهای ملی بومی در این موارد پس از هماهنگی و مشورت با نهادهای محلی و غیردولتی، شورای شهر و ادبای بومی.

س- تاکید به غیرقانونی بودن اعمال هر گونه محدودیت و تعدی دولت به ثبات، استمرار و امنیت فرهنگی-معنوی گروههای ملی-اثنیک غیرفارس و تفهیم آن به ماموران اجرایی مخصوصا منسوبین به قوم فارس و

شهروندان. پایان دادن به هرج و مرج، خودسری مقامات محلی و استاندارد مضاعف موجود در این زمینه .

سخن پایان

در ایران کنونی مونیسم ملی، فرهنگی، اثنیک و وجود ندارد. ناگزیر کوشش در راه ایجاد آن از طریق دگرگون ساختن نامهای جغرافیایی تاریخی و یا منع استفاده از زبانهای ملی در نامگذاری کودکان و اماکن و غیره به منظور گسستن پیوندهای ملل غیرفارس با تاریخشان و بی ریشه و بی هویت نمودن آنها، در آینده ایران مدنی و بردبار جایی نخواهد داشت. ادراک این واقعیت از سوی روشنفکران و مسئولین کشور وظیفه ای تاریخی و ضروری برای ابقاء جامعه ایرانی است .

با کارزاری که امپریالیسم انگلیس در سده بیستم علیه عنصر تورک در ایران و به هدف ساختن جامعه ای تک قومی فارسی آغاز نموده، هم اکنون وضعیتی ناهنجار، ناموزون و ناهمخوان با واقعیات اجتماعی کشور و البته به شدت ناپایدار پدید آمده است. زبان انسانهایی که بیش از هزار سال در حوار و درمیان ملت فارس زیسته اند، فرهنگ گروههایی که نزدیک به هزار سال خوب ویا بد، بر این سرزمین و مردمان و اقوام آن و در این میان فارسها حاکم بوده و زبانشان زبان رسمی دربارها و ارتشهای این کشور بوده است، "خارجی"، و "بیگانه" اعلام شده است. با تعریف اینچنینی "خودی" به عنوان "بیگانه" در ایران و با اینگونه نگرش به حال و آینده، نبرد آغاز شده اسمی علیه بیگانه و یا "بیگانه ستیزی" موجود، لاجرم با "خودستیزی"، "نابودی خود" و "محو گذشته و آینده خود" یکسان گشته است .

در ایران گروههای ملی غیرفارس، زبان و فرهنگشان دارای حقوق برابر با خلق، زبان و فرهنگ فارس نمیکباشند. زبانهای رایج در ایران در مقابل قانون و از سوی دولت عملاً متساوی شناخته نشده اند. گروههای ملی غیرفارس بویژه تورکها از آزادی تعلیم و تعلم به زبان ملی خویش، از امکانات شکوفاندن و کاربرد گسترده زبان و فرهنگ خود در عرصه های مختلف اجتماعی، هنری، اداری و سیاسی، کودکان و جوانان از آموختن تاریخ زبان و ادبیات خود، از دستیابی و آگاهی به تاریخ فرهنگی و سیاسی گروه ملی-قومی خویش محرومند. این همه در حالیست که عنصر قومی فارس در همه موارد فوق از حمایت همه جانبه دولتی برخوردار است. با بیگانه شمردن زبان و فرهنگ اکثریت غیرفارس کشور، در واقع اکثریت مطلق مردم به حاشیه رانده شده و به سطح شهروندان درجه دو تنزل پیدا کرده اند. با اعمال دستکاریها و ممنوعیتهای بیشمار بافت و منظره قومی-اثنیک کشور تحریف و تغییر داده شده، سعی به زدودن حافظه تاریخی ملل غیرفارس ایران گردیده است. با یکسان سازی قومی اعمال شده از سوی دولت، گروههای ملی غیرفارس کشور به همراه زبان و فرهنگشان بیکباره در معرض نابودی فرهنگی و فروپاشی مدنی قرار گرفته اند .

تهاجم دولتی به گروههای ملی غیرفارس، تاریخ، فرهنگ و آزادیهایشان که در طول سده بیستم تحت شعارهای حفظ استقلال سیاسی، وحدت ملی، تمامیت ارضی و غیره و با ادعای مقابله با خطر پان تورکیسم و پان عربیسم و مشابه آن انجام شده است، به واقع و بی تردید خود ریشه در پان ایرانیسم بسیار غلیظ و ملی گرایی افراطی فارس دارد. سیاست رسمی ضد ملی و خشن "انکار و امحاء گروههای ملی غیرفارس کشور" که در تضاد کامل با واقعیت تکثر اثنیک-ملی جامعه ایرانی است، بنوبه خود عامل اصلی بروز تنش مدام و دشمنی بین گروههای ملی کشور و دور شدن این گروهها از دولت مرکزی (در سده بیست کشور شاهد ناآرامیهای یکشمار تورکهای آذری ایران در آذربایجان، خراسان، قشقایستان، همچنین ناآرامیهای مشابهی در کردستان، عربستان، بلوچستان، لرستان، گیلان، مازندران، ترکمنستان و لارستان بوده است). و زمینه ساز دخالت نیروهای خارجی در امور داخلی کشور بوده است.

ادامه این سیاست ناسنجیده تیشه به ریشه وحدت ملی زدن و
اساسیترین تهدید و خطر بر علیه آرامش سیاسی و آسایش معنوی
جامعه ایرانی، حتی پایداری آن است .